



آزمیدخت فرهیخته والا\*

# نقش فرهنگ در ساختار نظام‌های سیاسی

نظام‌های سیاسی  
نهادهایی هستند  
بر مبنای قدرت  
سیاسی، نظامی و  
اقتصادی و متکی بر  
حقانیت و تشکیلات  
قدرت، انتقال  
و اجرای قدرت که  
در طول تاریخ از  
ترکیب این نهادها  
نظام‌های سیاسی  
شکل گرفته‌اند.  
نظام‌های سیاسی  
چهارچوب‌های نهادی  
مستقیمی را که زندگی  
سیاسی در درون آنها  
جریان پیدا می‌کند،  
مشخص می‌کند حال  
آنکه خود این نظام‌ها  
را سایر نهادهای  
جغرافیایی، انسانی  
و فرهنگی جوامع  
زیرمجموعه خویش  
شکل می‌دهند.

نظام‌های سیاسی نهادهایی هستند بر  
مبنای قدرت سیاسی، نظامی و اقتصادی و  
متکی بر حقانیت و تشکیلات قدرت، انتقال و  
اجرای قدرت که در طول تاریخ از ترکیب این  
نهادهای نظام‌های سیاسی چهارچوب‌های نهادی  
مستقیمی را که زندگی سیاسی در درون آنها  
جریان پیدا می‌کند، مشخص می‌کند حال آنکه  
خود این نظام‌ها را سایر نهادهای جغرافیایی،  
انسانی و فرهنگی جوامع زیرمجموعه خویش  
شکل می‌دهند. تصادم میان فرهنگ و سیاست  
نقطه حساسی است که تفاوت‌های اساسی  
نظام‌ها و نهادهای سیاسی را رقم می‌زنند و  
تمام تقسیم‌بندی‌های سیاسی‌یی که بر مبنای  
نظام ارزشی خاصی است را شکل می‌دهند.  
اندیشمندان جهان باستان در صدد بوده‌اند به  
نوعی نظام‌های سیاسی و اجتماعی را به طریق  
علمی بررسی، و راهکارهای عینی برای بهبود یا  
ارتقای سطح فرهنگ و اجتماع ارائه نمایند. در این  
زمینه هم آثاری که در مبحث آرمان‌شهر (مدینه  
فاضله) یا ابرشهر مطرح می‌گردد، همه در این  
دایره می‌گنجد. در نخستین نگاه این گفتمان حجم  
گسترده‌ای که شامل همه آثار مکتوب فلسفی،  
اخلاقی، تاریخی و حتی ادبی را تشکیل می‌دهد که  
نویسندگان آنها در صدد ارائه بهترین راه‌های  
دستیابی به بهترین جوامع انسانی هستند.  
اندیشمندان حیطه علوم سیاسی از روزگار  
باستان طبقه‌بندی‌های ویژه خود را ارائه  
داده‌اند و از آن پس تا امروز نیز مبنای تفکرات  
سیاسی قلمداد شده است. طبقه‌بندی‌های ارسطو  
\* - کارشناس ارشد فرهنگ و تمدن ایران باستان

تحولات اجتماعی و سیاسی جهان در طول  
سده‌های متوالی متأثر از عوامل گوناگون و  
به ویژه فرهنگ جامعه است که هر یک با کنش و  
واکنش‌هایی بر یکدیگر تأثیرگذار هستند.  
پیشرفت و تکامل تدریجی جوامع بشری از  
ساختار کهن و سنتی بر وضعیت پیشرفته  
دقیقاً تحت تأثیر عوامل فرهنگی بر ساختار  
جامعه بوده است، چه این روند از شکل سنتی  
به نوگرایی (مدرنیسم) انگاشته شود و یا از  
شکل کهن به ماهیت نوین تحولات جوامع  
بشری و نظام‌های سیاسی بدون حضور عوامل  
تأثیرگذار فرهنگی متصور هم نیست.  
مانایی و پویایی نظام‌های سیاسی از یک  
مقطع تاریخی به مقطع دیگر برای مهندسی و  
برنامهریزی تحولات آتی وابسته به چندین  
محور و عنصر اجتماعی و فرهنگی است که  
بدون شناخت ترتیب و جایگاه درست هر یک  
نمی‌توان درک صحیحی از ویژگی‌های یک نظام  
سیاسی به دست داد:  
- بررسی دقیق پیشینه و جایگاه یک نظام  
سیاسی و مبنای و عوامل ساختاری مدنیت و  
ایستایی آن  
- شناخت مؤلفه‌های فرهنگی و تأثیرگذار بر  
نظام‌های سیاسی  
- تأثیرپذیری عوامل فرهنگی از یکدیگر و نقش  
جمعی این عوامل بر نظام‌های سیاسی  
- تأثیرات متقابل نظام‌های سیاسی از یکدیگر و  
در برخورد مؤلفه‌ها و عوامل تأثیرگذار فرهنگی  
- برقراری ارتباط مستقیم و یا غیرمستقیم  
عوامل فرهنگی در ساختار نظام‌های سیاسی  
- ارتباطات جوامع انسانی و سیاسی با یکدیگر  
در واحدهای مختلف زمان و مکان

منتسکیو پایه گذار علمی نظریه تفکیک قوای حاکمه جامعه و تنظیم ساختارهای اجتماعی براساس روابط متقابل سه نیروی حاکمه یک نظام سیاسی (مجریه، مقننه و قضائیه) است، روابطی گاه تنگاتنگ و گاه تفکیک شده که درجه این تقابل یا تضاد را ویژگیهای هر یک از نظام‌های سیاسی تدوین خواهد کرد و حتی گونه‌های رژیم‌های سیاسی نیز از همین جا باز شناخته خواهند شد.

و افلاطون به نوعی در پی برجسته‌نمایی نظام‌های سیاسی مختلط بودند، پس از آنها دیگر طبقه‌بندی‌ها نیز مبتنی بر نظریات آنان و هم اصل پنداشتن دموکراسی اجتماعی و آزادی پنداشت و عملکرد فردی است، این نگرش سیاسی تا سده هیجدهم و عصر روشنگری هم دستمایه اصلی پنداشتهای سیاسی است، کما آنکه منتسکیو روح‌القوانین خود را همانا آزادی و حاکمیت قانونی طبقات اجتماعی می‌داند (ص ۱۳۵). تا پایان سده نوزدهم هم بر سبک سنخ‌شناسی یونانی رژیم‌های سیاسی به سه گونه پادشاهی (Monarchie)، نخبگان (Oligarchie) و مردم‌سالاری (Democratic) تقسیم می‌شد که با واقعیت‌های اجتماعی و فرهنگی جوامع باستانی و سده‌های میانی تطابق کامل داشت. چنین تقسیم‌بندی نخستین بار در آثار هرودوت (مورخ شهیر سده پنجم پیش از میلاد) گزارش شده است و هرودوت خود آن را مبتنی بر نظام‌های کهن‌تر از خود می‌داند. بعدها ارسطو نظام‌های سیاسی موجود جهان را به سه طبقه استبدادی (Dictatorie)، نخبگان و مردمی تقسیم کرد و نظام‌های سیاسی را به دو دسته فاسد شامل؛ استبدادی یا نخبگان و دموکراسی پابرهنگان در مقابل دو دسته صالح شامل؛ نظام‌های پادشاهی، اشراف سالاری و دموکراسی سرمایه‌داری تقسیم کرد. در آن روزگار تا عصر روشنگری (سده ۱۸ و ۱۹) همین تقسیم‌بندی‌ها و نظام‌ها به تداوم و شدت و ضعف نقش هر یک در هر دوره ویژگیهای خود را به نظام‌های سیاسی حاکم داده‌اند. سه‌گانگی نظام پادشاهی، اشراف (نخبگان) و مردم‌سالار (دموکراسی)، اما وجه غالب پندار و حاکمیت سیاسی تا زمان منتسکیو و حتی بعد از او و تا زمان حاضر است و هر اندیشمند سیاسی دانسته یا ندانسته بدون برهم زدن این نظام سه‌گانه جزئیاتی به آن افزوده است.

برای نسیمونه ژان بودن (Budan) سیاست‌مدار سده هفدهم تفاوت‌های ماهیتی نظام‌های سیاسی را در چگونگی به‌کارگیری اجزای قدرت می‌داند، وی حتی یک نظام خودکامه (پادشاهی مطلقه) را به شرط در اختیار گرفتن اهرم‌های قدرت به دست همه گروه‌های اجتماعی پذیرفته می‌داند (ص ۱۶۹-۱۷۰). درست مانند رژیم‌های بناپارتی سده هجده و نوزده اروپا که حتی زاده

انقلاب‌های بزرگی چون انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹) بودند. اما منتسکیو خود را از این بندها می‌رهاند و حکومت را فقط در سه قالب جمهوری (Republic) پادشاهی و استبدادی متصور می‌داند، حال آنکه همان نظام جمهوری را در دو قالب دموکراسی و اریستوکراسی (Aristocrasie) تقسیم می‌کند که نظام جمهوری اریستوکراسی گاه از یک نظام پادشاهی مستبدانه‌تر است. منتسکیو پایه‌گذار علمی نظریه تفکیک قوای حاکمه جامعه و تنظیم ساختارهای اجتماعی براساس روابط متقابل سه نیروی حاکمه یک نظام سیاسی (مجریه، مقننه و قضائیه) است، روابطی گاه تنگاتنگ و گاه تفکیک شده که درجه این تقابل یا تضاد را ویژگیهای هر یک از نظام‌های سیاسی تدوین خواهد کرد و حتی گونه‌های رژیم‌های سیاسی نیز از همین جا باز شناخته خواهند شد. چرا که حاکمیت هر یک از سه نیرو (مجریه، مقننه، قضائیه) بر دیگری به سادگی گویای نوع نگرش و روش حاکمیت آن اجتماع است، باز‌شناسی نظام‌های سیاسی به استبدادی و مردمی (دموکراتیک) نیز از همین جا آغاز می‌شود، حاکمیت تام و تمام قوه مجریه بر دو قوه قانونگذاری (مقننه) و دادرسی (قضائیه) نخستین و اصلی‌ترین سند استبداد است، حال آنکه تسلط قوای قانونگذاری و نهاد پارلمانی به دو نیروی دیگر بالصرح - نظامی مردمی و دموکراتیک را در پی خواهد داشت. (گرچه هم بسیار به‌ندرت دیده شده) حاکمیت قانون‌مدار قوای بسازدارنده قضایی که در یک نظام دموکراتیک دستاورد نهاد پارلمانی بر دو نیروی دیگر است منجر به نظام اشراف (الیگارشی) یا حاکمیت نخبگان (آریستوکراسی) خواهد شد (ص ۵). دو اصل اختلاط و تفکیک قوا وجه تمایز نظام‌های مردمی و استبدادی و دستاوردهای اصل جنبش‌های سیاسی اجتماعی سده‌های هجدهم و نوزدهم اروپا و به دیگر نقاط جهان است. حرکت و تحول از نظام‌های فردگرا (استبدادی) به نظام‌های کثرت‌گرا (مردمی) تاریخ بلندی مشحون از دستاوردهای فکری و فرهنگی جهان باستان تا قرون وسطی و رنسانس فکری جهان دارد، که در آن هر یک از نظام‌های اجتماعی بنابر ساختار فرهنگی خویش ویژگیهای منحصر به فردی را احراز می‌نماید. ولی جالب است که در همه نظام‌های



طرح از پیام یونسکو - شماره ۳۲۱

سیاسی روند تحولات فرهنگی به یک سو حرکت کرده است؛ حاکمیت مردم و قانون که روند مشترک تحولات اجتماعی را نشان می‌دهند. روندی که امروزه به حاکمیت قانونی نهادهای مردمی در یک واحد سیاسی (کشور) بسنده نمی‌کند و به صورت موجی جهانی همه جوامع بشری را به سوی قانون‌هایی مشترک، نظام‌هایی مشترک، تفاهم و مبانی مشترکی از فرهنگ و باور انسانی و فراملی حرکت می‌دهد. اگر تا چند سده پیش درد مشترک مردم ایران، فرانسه، انگلیس، آفریقا و... دستیابی به سطح مشخصی از حقوق سیاسی و اجتماعی و فرهنگی فراتر از فرهنگ خود بود، امروزه این مسائل و مسائلی از این دست هم نهادهای تر به صورت درد مشترک همه جوامع انسانی مطرح می‌شود و رسیدن به سطح بسیار بالایی از حس مشترک عدالت‌خواهی و قانون‌مداری و در مجموع آزادی فکری و اجتماعی درد مشترک جوامع انسانی است. گویی دهه‌های متوالی است دیگر مردم هند، شیلی، روسیه، ایران، مصر، اروپا و... فقط قانون آزادی را بر خود نمی‌خواهند و از دیگران چشم‌پوشند، بلکه نگرش فراملی مردم جهان به مسائل انسانی و فرهنگی آن هم با چنین سطح گسترده ارتباطات و اطلاعات، مسائل و مشکلات منطقه‌ای و ملی را به مسائل جهانی بدل می‌سازد و همگان را تهبیج به واکنش می‌نماید. حال نام این حرکت جهانی افکار انسانی را نویسندگان غربی هر چه بنامند، موج دموکراسی، دهکده جهانی، جهانی‌سازی و... هر چه هست این موج مواج امروزه سراسر جهان را فراگرفته است و به صورت پدیده نوین فرهنگ بشری در آمده است. حرکتی که قطعاً نه خواست دولتهاست و نه به دست و برنامه آنها، بلکه مرحله نهایی تفکر فرهنگی انسانهاست، همان است که نقشه‌های سلطه‌جویانه آمریکا و دیگر همراهانش را منفع‌ل می‌کند و در برابر موج جمعیت‌های انسانی بیدار شده پس می‌زند، این حرکت جهانی جوامع انسانی دقیقاً همان فرهنگ است، همان فرهنگ جهانی که تأثیر مستقیم بر تحولات نظام‌های سیاسی دارد. اگرچه امروزه تفکری نو می‌نماید از بدیهیات تفکرات جمع‌گرا و جهانشمول دین اسلام در چهارده سده پیش تاکنون است و رمز بقا و تازگی افکار و برنامه‌های اجتماعی این دین مبین است.

### نقش‌پذیری و روابط متقابل فرهنگی در نظام‌های سیاست

درک صحیح روابط متقابل نهادهای فرهنگی و سیاسی جامعه و درجه نقش‌پذیری هر یک از دیگری از مباحث دقیق و ظریف در مطالعات اجتماعی جهان معاصر است که شناخت هر چه بهتر آنها به درک صحیح‌تر جایگاه هر کدام در جامعه خواهد انجامید. پاسخ به پرسش‌هایی همچون جایگاه فرهنگ و سیاست در اجتماع؟ - نقش هر کدام در تکامل و تحول جوامع بشری؟ - درجه‌بندی اهمیت و تقدیم هر یک در برنامه‌های فرهنگی؟ - کشف روابط متقابل و نهادهای مشترک پیدا و پنهان هر یک؟ - میزان نقش‌پذیری هر نهاد از یکدیگر و... نمونه‌ای از پیش‌فرض‌های ما در بررسی روابط متقابل نهادهای فرهنگی و سیاسی جوامع انسانی است. جوامع انسانی که به سطح مناسبی از رشدیافتگی و تکامل فرهنگی دست پیدا کرده و به وضعیت مشخصی از بینش و کنش اجتماعی و

سیاسی رسیده و به صورت یک واحد سیاسی متشکل از نهادهای اجرایی، حقوقی، فرهنگی و دفاعی در آمده باشند فارغ از نوع نگرش و روش اجرایی سیاسی شان، نظام سیاسی شناخته می شوند، این نظام ها قدرت و انسجام خود را در راستای رشد و تحول فردی و اجتماعی در بسترهای فراهم آمده از قوای مادی و معنوی جامعه شکل می دهند. جهان بینی یک نظام سیاسی در این میان اصلی ترین محور تعیین کننده حرکت قوای فرهنگی و سیاسی جامعه است، که سمت و سوی برنامه ریزی و تحولات اجتماعی را تدوین می کند و باید ها و نبایدهای قانون و سیاست را ایفا می نماید.

سیاسی رسیده و به صورت یک واحد سیاسی متشکل از نهادهای اجرایی، حقوقی، فرهنگی و دفاعی در آمده باشند فارغ از نوع نگرش و روش اجرایی سیاسی شان، نظام سیاسی شناخته می شوند، این نظام ها قدرت و انسجام خود را در راستای رشد و تحول فردی و اجتماعی در بسترهای فراهم آمده از قوای مادی و معنوی جامعه شکل می دهند. جهان بینی یک نظام سیاسی در این میان اصلی ترین محور تعیین کننده حرکت قوای فرهنگی و سیاسی جامعه است، که سمت و سوی برنامه ریزی و تحولات اجتماعی را تدوین می کند و باید ها و نبایدهای قانون و سیاست را ایفا می نماید.

رشد و تعالی جامعه انسانی مولود هماهنگی و تعادل نهادهای مادی و معنوی جامعه است و همه تحولات و یارکودهای ملموس اجتماعی دستاورد تطابق یا تضاد زیرساخت های فرهنگی و اجرایی است. همه پندارهای اساطیری، حماسی، ملی، دینی، سنتی، فکری و هنری زیرساخت های نهاد فرهنگی است و سازمان، سلسله مراتب اجرایی، اداری، حقوقی بر مبنای زیرساخت های فرهنگی تدوین می گردد. هر چند هم اهداف سیاسی با اهداف فرهنگی هماهنگ نباشد، چرا که نهادهای فرهنگی همان خواست و نظر مردم است، حال اگر هیأت حاکمه جزئی از متن جامعه باشد این تطابق حرکت دستاوردی جز رشد و تحول ندارد، ولی در صورت تضاد دیدگاه دو نهاد اجرایی و فکری و فرهنگی نتیجه ای جز رکود و تلاشی در پی نخواهد داشت. نهادهای فرهنگی ناچار به تبعیت از نهادهای سیاسی است و در مقابل نهادهای سیاسی از نهادهای فرهنگی برنامه، دستور و خط مشی برنامه ریزی و کار بر مبنای قالبهای از پیش تعیین شده قانونی می گیرند، این حرکتی لازم و ملزوم است، یکی بر مبنای دیگری و آن دیگری بر مبنای این! نظام سیاسی می خواهد و می تواند افکار، خواسته ها و حرکت های توده مردم را به سوی اهداف مورد نظر خویش سوق دهد چرا که این ابزارها را در دست دارد، ولی کارسازترین این کارافزارها فرهنگ و مؤلفه های فرهنگی است که آن هم (فرهنگ) بنابر ملاحظاتی چند باید و نبایدهایی برای این همکاری دارد که تعیین کننده سطح خواسته ها، باید و نبایدها و پیشینه تاریخی و اعتقادی آن جامعه است که از پیش اسناد باید و نباید خویش را برای آینده آن جامعه تدوین و امضاء نموده است.





بیشتر اوقات نظام‌های سیاسی در پی توجیه‌پذیر نمودن اعمال خویش با کمک به مؤلفه‌های فرهنگی هستند و در این راستا غالباً درصدد فرهنگ‌سازی یا ترمیم فرهنگی بر مبنای خواسته‌های خویش هستند، در مقابل آنگاه که مردم به سطح بینش بالای فرهنگی رسیده باشند به‌گونه‌ای نامحسوس در پی به‌دست آوردن نهادهای قدرت و آن نوع سازمانی که خود مبلّغ آن هستند بوده از شناسه‌های فکری و فرهنگی خویش سپری نامحسوس در برابر قدرت سیاسی خواهند ساخت، پس آنگاه است که مبارزه فرساینده دولتها و ملتها بر سر به کرسی نشاندن خواست هر کدام به جنگی فرساینده یا شورشی بنیان‌کن تبدیل خواهد شد، مبارزه‌ای که قطعاً پیروزی از آن ملتها و صاحبان فرهنگ‌ها است نه حاکمان سیاسی و نتیجه چنین وضعی مبارزه قدرت فرهنگ و ارزشهای فرهنگی مردم است که در نهایت (چنانکه تاریخ مصداق آن است) به پیروزی خواهد رسید.

نهادهای فرهنگی یگانگی و مشابهت پنداشتها و تبعیت نسبت به قدرت نهاد سیاسی را بین اعضای یک گروه سیاسی تضمین می‌کند، وظیفه‌ای مهم که نظام سیاسی جز بر مبنای آنها حاکمیت خود را نمی‌تواند اعمال نماید. هم‌زبانی، هم‌اندیشی، هم‌دینی و اعتقاد و التزام به ملیتی فرای ملل دیگر تنها حول محور فرهنگ و نهادهای فرهنگی است که مفهوم می‌یابد. حال باید دید نهادهای فرهنگی با چه ابزارهایی نسبت به اعمال چنین حاکمیت نامحسوس و در عین حال کارسازی در متن نظام‌های سیاسی اقدام می‌کنند. روشهای اجرایی نظام‌های سیاسی در هر زمینه باید منطبق با درجه رشد فرهنگی و باورهایی باشد که در هر واحد زمان بر ملتی مشخص حکمفرماست، همین رشد فرهنگی ملاک گزینش‌های سیاست و سازماندهی‌های اجرایی نیز باید باشد تا رشد نهادهای سیاسی هم‌زمان با رشد فرهنگی از کارآیی بیشتری بهره‌مند باشد، چرا که هیأت حاکمه‌ای که قدرت خود را ناشی از اراده ملت می‌داند تا بر مبنای فرهنگ همان مردم اعمال قدرت نکند، نمی‌تواند حاکمیت خود را ناشی از اراده آن ملت بشمارد و پیشرفتی در برنامه‌های خویش داشته باشد. رابطه فرهنگ با نظام‌های سیاسی آنچنان

تسنگاتنگ و پیچیده است که در صورت اضمحلال هر کدام تلاش دیگری بی‌نتیجه است. تجربه تاریخی ما نشان داده جوامعی که از رشد فرهنگی قابل قبول یا پیشرفته‌ای برخوردار بوده‌اند، هیچ‌گاه تحمل نظام‌های سیاسی واپس‌گرا و غیررشد یافته را نداشته‌اند و در کوتاه‌مدت فرهنگ متعالی جامعه نهاد سیاسی ایستا را ناچار به پذیرش خواسته‌های خود کرده و یا نظام آن را زیر و رو کرده است. حال در صورت عکس معادله کمتر نظام سیاسی‌یی خواهد بود که از سطح فرهنگ پیشرفته‌تری از جامعه تحت حاکمیت خویش برخوردار باشد، چرا که نظام سیاسی چیزی جز تبلور خواست، نگرش و سطح دانش و بینش جامعه نیست (منظور ما نظام‌ها و نهادهای سیاسی مردمی و آزاد است) و این فرهنگ جامعه است که دکتترین نظام سیاسی را تعیین می‌کند و پس از استقرار نهادهای سیاسی است که دولتها در صدد فرهنگ‌سازی یا فرهنگ‌ستیزی برآمده خواستار: ۱- به تبعیت در آوردن فرهنگ و نهادهای فرهنگی و ۲- استفاده از ابزارهای فرهنگی در راستای برنامه‌های خویش خواهند بود.

نخستین برش لایه‌های ساختاری نظام‌های سیاسی، نظام اجتماعی و ساختار آن است، بنابر نظر هربرت اسپنسر، آدام اسمیت و دیگر اندیشمندان عصر روشنگری (سده نوزدهم اروپا) ارگانیکسم اجتماعی را مخلوق آگاهانه انسانها در یک واحد زمانی نمی‌دانستند، بلکه وضعیت هر واحد اجتماعی را نتیجه تاخوایسته و طراحی نشده کنش‌های فردی در یک چهارچوب مکانی و زمانی ویژه می‌دانستند. واقعیت این است که در یک ارگانیکسم اجتماعی افراد دارای ادراک و قوه شناخت هستند. این افراد به این نظام اجتماعی (که در مرحله بعد به نظام سیاسی تحول خواهند یافت) ویژگیهایی می‌دهند که این ارگانیکسم را از یک ارگانیکسم زیستی متمایز می‌کند.

ارتباطات در یک اجتماع انسانی درست مغایر یک ارگانیکسم زیستی صرفاً با کمک وسیله‌های برقراری ارتباط نظیر زبان، فرهنگ و ارزشهای معنوی و حتی برقراری ارتباطات فیزیکی نظیر روابط عاطفی و زناشویی و ضرب و شتم و جنگ یا درگیری نیز در این جوامع براساس قانونمندی و نظامی هدفمند صورت می‌گیرد.

حرکت و تحول از  
نظام‌های فردگرا  
به نظام‌های کثرت‌گرا  
تاریخ بلندی مشحون  
از دستاوردهای فکری  
و فرهنگی جهان  
باستان تا قرون  
وسطی و رنسانس  
فکری جهان دارد،  
که در آن هر یک از  
نظام‌های اجتماعی  
بنابر ساختار فرهنگی  
خویش ویژگیهای  
منحصر به فردی را  
احراز می‌نماید.

کوچکترین جزء (خانواده) تا بزرگترین واحد (نظام سیاسی و ملی) ادامه می‌دهند. الگوهای روابط خویشاوندی، ملی و دینی، دستور و واژگان زبان ملی، هنر و سنن بومی دیوان و دفتر و قسانون جزا و اجرا، اجزای نظامی اجتماعی هستند که همه از این واقعیت شکل‌پذیری و وحدت‌گرایی در میان یک جامعه متأثر می‌گردند، افراد این جوامع به راههای گوناگون اخلاقی و قانونی ملزم به پذیرش هنجارهای اجتماعی می‌شوند و از همین طریق تواناییهای خود را در عمل به شیوه ویژه و برای دستیابی فرصتهای جدیدی که اجتماع بر کار آنها خلق می‌کند به کار می‌گیرند و به زبان دیگر با این احساس تعهد و تکلیف اخلاقی یا قانونی به ارتقای سطح فرهنگ اجتماع خدمت می‌کنند.

آنچه ماکس وبر به‌عنوان مراحل تحول نظام‌های اجتماعی شهری به نظام‌های اقتصادی و سیاسی مطرح می‌کند، رویه دیگر مراحل تحول اجتماع انسانی به مدنیت سیاسی است. مفهوم اقتصادی شهر بنا بر نظر وی کاملاً باید از ماهیت اداری-سیاسی جدا گردد. در صورتی که نهادهای اقتصادی جوامع بستر

در این جوامع انسانی تأثیر علی رخدادها از طریق زبان و روابط روحی و انسانی تحقق می‌پذیرد که در این میان به‌عنوان عامل انتقال عواطف و اطلاعات نقش نهادین و تمایزدهنده جوامع انسانی تلقی می‌گردد، جامعه متشکل از عوامل گسسته، منفعل و متفرقی است که فقط در قالب مجموعه‌ای از افراد و ابزار مادی که براساس تمایلات، تعلقات، باورها، بایدها و نبایدها و واکنش‌هایشان به‌صورت ساختاری مرتبط شکل می‌گیرد (۳: ص ۲۵ تا ۲۸).

در مقابل دورکسیم (۱۸۹۵) نظام‌های اجتماعی را براساس آن دسته از شیوه‌های عملی، تفکر، احساس، ادراک، باور، قانون و رفتار می‌داند که در همه انسانها مشترک هستند و می‌توانند بر اعضای خود نوعی اجبار بیرونی اعمال کنند و با تبعیت از هنجارهای خود یک اجتماع انسانی را شکل دهند و پویا سازند (۶: ص ۲۹-۲۷).

انسانها در جهانی مشحون از واقعیتهای اجتماعی که پیش از آنها وجود داشته و شاید تا قرن‌ها پس از آنها نیز ادامه خواهد داشت به دنیا می‌آیند و با به‌کارگیری همین اصول اجتماعی به بقای خود و جامعه خویش از

عکس از پیام یونسکو شماره ۳۱۰

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رساله جامعه‌شناسی

رشد ابرازی و پشتیبانی مؤلفه‌های اجتماعی و فرهنگی است. نکته‌ای که وبر کمتر به آن توجه می‌کند و هر نهاد اجتماعی را به صورت ماهیت مستقل و تأثیرگذار تلقی می‌کند (۸: ص ۷۷-۷۶). از سالهای میانی سده هجدهم میلادی روند تحولات فرهنگی جهان پس از اختراع ماشین بخار و تحولات اقتصادی و اجتماعی پس از آن افزایش چشمگیری پیدا کرده است. حداقل مرتبه این است که اگر تا قبل از سده نوزدهم تحولات فرهنگی با تحولات اقتصادی همراه بوده پس از این تاریخ تحولات علمی، صنعتی، فناوری و اقتصادی بودند که تحولات فرهنگی جوامع انسانی را سمت و سو می‌دادند. مبادلات فرهنگی پس از اختراع ماشین، هواپیما، سینما، رادیو و تلویزیون شتاب بیشتری یافت و امروزه جهان بر اثر ارتقای سطح ارتباطات و تماس مداوم جوامع بشری به اصطلاح کنونی به صورت دهکده جهانی در آمده است. همه سنت‌ها و فرهنگها از سطح یک کشور به سطحی جهانی ارتقا یافته‌اند تا آنجا که یک آفریقایی یا آسیایی در واحد زمانی مشخص، در حالی که به زبان مشترکی با اروپاییان و خاورزمینیان تکلم می‌کنند، لباس یا غذای آنها، ورزش، فیلم، موسیقی و تفریحات آنان را هم استفاده می‌کند، در عین حال آنکه آفریقایی هم هست.

گسترش مبادلات فرهنگی باوجود نظام‌های سیاسی متفاوت این‌گونه فضای فکری را فراهم ساخته که جهان به سوی تدوین یک فرهنگ جهانی پیش می‌رود و بسیاری از اختلافات ماهوی مردم جهان از بین رفته است و فرهنگهای بشری به سوی مؤلفه‌های مشترک انسانی و اجتماعی پیشرفت می‌کنند.

**مبانی ساختار فرهنگی در نظام‌های سیاسی**  
سابقه سکونت انسان بر کره خاک را دانشمندان ۱۲۰ هزار سال تخمین زده‌اند، از آن زمان و به مجرد وجود وی بر زمین، شاید اصلی‌ترین وظیفه‌ای که انسان برای خود متصور می‌شد ابراز حاکمیت شخصی بر داشته‌ها و حتی آنچه می‌خواست تا در آینده داشته باشد، بود. نصب نخستین پرچین‌ها بر کرد نخستین زمین‌ها، مراتع و خانه‌ها را می‌باید آغاز حاکمیت انسان دانست و قرن‌ها می‌باید می‌گذشت تا این پرچین به حصار و

باروهای روستاها و شهرها بدل شود و شکل مالکیت شخصی به ماهیتی نوین تغییر یافته، مالکیت گروهی، به حاکمیت گروهی، خواست و هدف گروهی، برقراری حکومت چه در شکل ابتدایی و چه شهری و سرزمینی تغییر یابد.

در طول این سده‌ها عوامل زیادی در نقش مؤلفه‌های تأثیرگذار بر مدنیت بشری و در نهایت نظام‌های اجتماعی، سیاسی ایفای نقش نموده‌اند. ساختار پیچیده نظام‌های سیاسی و نهادهای فرهنگی هر تعریف و ارائه کاربست فکری از هر کدام از این دو مؤلفه (نظام سیاسی، نهادهای فرهنگی) را آنچنان مشکل می‌سازد که شاید نتوان به هیچ سازوکار مشخصی برای هر کدام بدون تعریف دیگری دست یافت، ولی شناخت گفتمان فرهنگ در بادی امر بدیهی‌ترین زیرساخت هر جامعه سیاسی و نقش آن در یک ساختار اجتماعی نقشی نهادینه است.

نخستین مطلبی که می‌باید به آن پرداخت تبیین مفهوم دقیقی از واژگان یا مفهوم خود «فرهنگ» است، تا بر مبنای آن بتوان بستر مناسبی برای دستیابی به پیش‌فرض‌های ارائه شده در این راستا دست یافت. هر یک از جوامع بشری برای خود تعاریف و مفاهیم ویژه‌ای از فرهنگ، راهبردها و کاربردهای آن دارند که ریشه در تاریخ، مدنیت، دین، آرزوها و نیازهای برآورده شده یا برآورده نشده مادی و معنوی آن مردم دارند، آرزوها و نیازهایی که برای برآورده شدنشان همه سازوکارها، سازمانها و دولتهای خویش را برآورده‌اند حال به آنها دست یافته‌اند یا نیافته‌اند. گفتمان فرهنگ از گستردگی و تنوع فراوانی برخوردار است، که ریشه در گوناگونی جغرافیایی، اقلیمی، نژادی، زبانی و دینی مردمان دارد و درست بر همین اساس است که نمی‌توان به تعریف و هدف واحدی در این زمینه دست یافت، اما نکته بسیار حایز اهمیت در این زمینه شناخت عامل تعیین‌کننده زمان در تعیین ساختار نهاد فرهنگ است. فرهنگ در ماهیت وابسته به عنصر زمان، تحول زمانی و حتی مکانی است و همراه با تحول حتی روزانه نمودهای خودپویایی و رشد خود را تبیین می‌کند، عناصر متشکله نهاد فرهنگ در بستر زمان می‌رویند و می‌بالند و به تبع آن تحولات سریع‌السیری نیز به وقوع می‌پیوندند، این تحولات از ابتدا در بستر زمان

امام خمینی:

فرهنگ مبدأ

همه خوشبختی‌ها و

بدبختی‌های یک ملت

است، خروج از

فرهنگ بدآموز غربی

و نفوذ و جایگزین

شدن فرهنگ آموزنده

اسلامی- ملی و انقلاب

فرهنگی در تمام

زمینه‌ها در سطح

کشور آنچنان محتاج

تلاش و کوشش است

که برای تحقق آن

سالیان دراز

باید زحمت کشید.

هسته‌ی اساسی فرهنگ  
متشکل از باورهای  
افسانه‌ای و اساطیری  
و تاریخی ملل مختلف  
است که در طول  
سده‌ها و پس تحولات  
اخلاقی و اعتقادی  
و در تقابل با بخشهای  
اجتماعی تطور  
یافته به صورت  
ملموس کنونی مشهود  
می‌گردد. عناصری  
چون دین، نظام  
هستی، خاک، خون و  
آب که دستمایه‌های  
مدنیت بشری هستند  
در نهاد فرهنگ نیز  
پایه‌گذار افکار  
و باورها هستند.

خویش می‌پرورد و رشد می‌یابد تا آنجا که  
شناخت فرهنگ در هر واحد اجتماعی بجز  
شناخت بستر زمانی خویش میسر نیست.  
فرهنگ وجه تمایز انسان و دیگر جانداران  
غیر ناطق (حیوانات) است که به‌عنوان  
پایدارترین میراث از نسل‌های متوالی گذشته به  
آیندگان انتقال پیدا می‌کند که در این میان هر  
یک از جوامع بشری تابع دستورها و نظام‌های  
ویژه پنداری و رفتاری حاکم بر الگوهای  
فرهنگی هستند که به‌صورت نهادهایی  
لازم‌الاجرا جامعه و فرهنگ را راهبری می‌کنند.  
نهادهایی مانند: خانواده، گروه‌های اجتماعی،  
هنر، زبان، دین، اقتصاد نهادهای سیاسی،  
کارافزارهای مادی و اقتصادی نمادهایی از  
سازمانهای تأثیرگذار بر نهاد فرهنگ هستند که  
شناخت و نقش هر یک در ساختارهای نهاد  
فرهنگ موضوع رسالات ارزشمندی است.  
نسبت روابط این نهادها با یکدیگر و  
کارکرد منحصر به‌فرد هر کدام در جامعه  
شاخصه سطح فرهنگ و نگرش فرهنگی آن  
اجتماع است. این تناسب آنگاه بهتر بازشناسی  
می‌شود که تمایز فرهنگی هر جامعه از دیگر  
جوامع به‌عنوان محور اصلی پذیرفته شود. حال  
فرهنگهای وابسته و انتسابی و درجه دوم نیز  
گاهی به‌عنوان فرهنگ سازنده فرهنگهای  
مادری شناخته می‌شوند، ولی اصل در گفتمان  
شناخت فرهنگ مادر است، که بر مبنای مفاهیم  
مشترک ملی، دینی و اجتماعی شکل می‌گیرد.  
فرهنگهای دیگری به‌عنوان فرهنگ اکتسابی و  
به‌صورت زوایدی بر فرهنگ مادر بر اثر  
مهاجرت‌ها، اشغال‌های نظامی و یا تماس‌های  
انسانی شکل می‌گیرند و همین پذیرش اکتسابی  
فرهنگها از سوی ملل مختلف مبنای اصلی  
انتشار و گسترش فرهنگی و کارافزار اصلی در  
گفتمان تأثیرات متقابل نهادهای فرهنگی و  
سیاسی است، که به‌ویژه در طول سده‌های  
تاریخی وجود محسوس این فرهنگها نقش  
بسیار مهمی در ساختار و تحولات آن تمدن‌ها  
و نگاههای سیاسی ایفا نموده‌اند، به‌ویژه در  
کشور ما که بنابر ساختار ژئوپولیتیک خود  
هزاران سال است، در چهارراه مدنیت‌ها و  
فرهنگها و نظام سیاسی قرار دارد و با  
شکل‌پذیری خود از این فرهنگهای بیگانه و حتی  
پذیرش فرهنگ و نظام سیاسی آنها هویت  
فرهنگی خویش را براساس دستاوردهای آن

فرهنگها بازسازی یا بهسازی نموده و پایدار  
مانده است.

پذیرش فرهنگی در نهایت منجر به پدید آمدن  
هم‌فرهنگی می‌گردد که در آن دو فرهنگ  
مختلف هنجارها و آداب و رسوم یکدیگر را به  
طریق صلح‌آمیز پذیرفته یا برمی‌گزینند. پدیده  
هم‌فرهنگی بستر مناسب گسترش ویژگیهای  
یک فرهنگ به‌طور مستقیم (و گاهی  
غیرمستقیم) در فرهنگهای دیگر است. با این  
پیش‌فرض‌ها فرهنگ را این‌گونه تعریف خواهیم  
کرد: مجموعه هنجارها، بایدها و نبایدهای،  
انسانی و اجتماعی که به‌صورت دستورها و  
قوانین نانوشته اخلاقی اعم از عینی و ضمنی و  
به‌صورت نمادهای گوناگون طی نسلهای مختلف  
انتقال می‌یابند و میراث منحصر به‌فرد گروههای  
انسانی با نموده‌های عینی محسوب می‌گردند.

دایره بحث بسیار گسترده است و هر تغییر  
با توضیح کامل‌کننده‌تری نیز در آن می‌گنجد  
ولی مفهوم کلی این نهاد نقش‌گذار تقریباً همین  
است. هسته اساسی فرهنگ متشکل از باورهای  
افسانه‌ای و اساطیری و تاریخی ملل مختلف  
است که در طول سده‌ها و پس تحولات اخلاقی و  
اعتقادی و در تقابل با بخشهای اجتماعی تطور  
یافته به‌صورت ملموس کنونی مشهود  
می‌گردد. عناصری چون دین، نظام هستی،  
خاک، خون و آب که دستمایه‌های مدنیت بشری  
هستند در نهاد فرهنگ نیز پایه‌گذار افکار و  
باورها هستند خاک، خون و آب هر یک نماد  
مالکیت و تعلق (خاک)، زندگی و نژاد انسانی  
(خون) و تلاش و سازندگی (آب) در جایگاه  
سنگ بنای مادی و معنوی جهان حضور خود  
را تا امروز نیز حفظ کرده‌اند و به جرأت  
می‌گوییم نهاد فرهنگ و نهاد سیاست که در  
رابطه‌ای تنگاتنگ سده‌ها و هزاره‌ها را  
درنور دیده و به عصر ارتباطات رسیده‌اند جز  
با حفظ رابطه متعارف نهادهای انسانی و  
اخلاقی بر مبنای دیگری نمی‌توانند رشد و  
تعالی داشته باشند. چنانکه نهاد سیاست متکی  
بر مردم، ارزشهای معنوی، آزادی، حقوق  
اجتماعی و از غنا و قدرت و انسجام و استحکام  
مناسبی برخوردار باشد، وجود فرهنگهای  
گروهی، سازمانی و خرده‌فرهنگها نیز بر  
انسجام هر چه بیشتر آن خواهد افزود. در  
حالی‌که تقابل نظام سیاسی با هر یک از  
مؤلفه‌های فرهنگ جامعه متبوع خویش و در



صورت مقابله با هر فرهنگ بیگانه، مهاجم، خرده‌فرهنگ و فرهنگ میهمان نظام سیاسی را به قهقرا و سقوط خواهد کشید. روندی که اصلاح آن جز با اتکای اهل سیاست به مبنای فرهنگ و اعتقادات خودی میسر نیست.

اصول سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی ایران متکی بر مبانی زیر است:

- حاکمیت بی‌شش توحیدی
- کرامت انسان به‌عنوان خلیفة‌الله و امانتدار اراده‌ خداوند
- اتکا به فطرت الهی انسانها
- برابری و همانندی همه انسانها در پیشگاه خداوند
- رشد و تعالی همه قوای مادی و معنوی انسانها در جامعه
- تکیه بر کمال‌جویی، خیرخواهی، فلاح و آرمانخواهی انسانها
- اتکا بر قدرت ایمان در خلق ارزشهای معنوی و فضایل اخلاقی
- تربیت‌پذیری و به‌فعلیت در آمدن استعدادها و خلاقیت‌های انسان
- اصالت ارزشهای معنوی و فضایل اخلاقی جامعه
- مسؤولیت نظام اسلامی در سالم‌سازی اجتماع و تحقق برابری و حقوق قانونی افراد
- مشارکت در زدودن ظلم و عوامل زمینه‌ساز فقر، فساد و سلطه و استکبار (۱: ص ۸-۶).

این سرفصل‌ها به‌خوبی گویای اهداف آرمانی قانونگذار است و هر یک به روشنی متکی بر ریشه‌هایی در فرهنگ، تاریخ، دین و هنجارهای ریشه‌دار جامعه ایرانی است، اجتماعی که از نخستین روزهای شناخته شدنش در سالهای آغازین هزاره سوم پیش از میلاد جامعه‌ای فرهنگی بود و بر مبنای آزادی، کرامت و حقوق برابر انسانها سعی بر بنای آرمانشهری موحد و انسانی داشت. هیچ‌گاه بت نپرستید، هیچ‌گاه برده نبود و هیچ‌گاه کسی را به بیگاری نکشید و اعتقادات خود را بر هیچ‌کس تحمیل نکرد. جامعه‌ای که افتخار دارد پایه‌گذار حقوق بشر است و لوح قانون و آزادی ۲۵۰۰ ساله آن سالهاست بر سنگ ورودین سازمان ملل متحد است و در این زمینه هماوردی ندارد و آنگاه هم که فرهنگ اسلامی را پذیرفت به‌حق نساب‌ترین و پساک‌ترین مسلمانان بود و شناسنامه فرهنگ اسلامی او سند زرین آزادی و حق‌مداری او است.

مهمترین دستور کار ما در پی‌ریزی و بهسازی نظام فرهنگی و سیاسی کلام روشنی‌بخش معمار جاودانه نظام اسلامی خمینی بزرگ<sup>(ره)</sup> است: فرهنگ مبدأ همه خوشبختی‌ها و بدبختی‌های یک ملت است، خروج از فرهنگ بدآموز غربی و نفوذ و جایگزین شدن فرهنگ آموزنده اسلامی- ملی و انقلاب فرهنگی در تمام زمینه‌ها در سطح کشور آنچنان محتاج تلاش و کوشش است که برای تحقق آن سالیان دراز باید زحمت کشید.

... در جمهوری اسلامی جز در مواردی که اسلام و حیثیت نظام در خطر باشد، آن هم با تشخیص موضوع از طرف کارشناسان دانا، هیچ کس نمی‌تواند رأی خود را بر دیگری تحمیل کند.

... ما اگر توانستیم نظامی بر پایه‌های نه شرقی و نه غربی واقعی و اسلام پاک و منزله از ریا و خدعه و فریب را معرفی نماییم انقلاب پیروز شده است. راه اصلاح یک مملکت فرهنگ آن مملکت است. اصلاح باید از فرهنگ شروع شود. امیدواریم بشتر به رشدی برسند که مسلسل‌ها را به قلم تبدیل کند... (۱: ص ۹).

#### منابع

- ۱- اصول سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، مصوب شورای عالی انقلاب فرهنگی، دبیرخانه شورای فرهنگ عمومی، ۱۳۷۸.
- ۲- اینشتاین، ویلیام، ادوین ناگلمان. مکاتب سیاسی معاصر، ترجمه دکتر حسینعلی نوذری، نقش جهان، تهران، ۱۳۷۶.
- ۳- خوزه، لوپز، جان اسکات. ساخت اجتماعی، برگردان حسین قاضیان، نشر نی، ۱۳۸۵.
- ۴- دوروزه، موریس. جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه دکتر ابوالفضل قاضی، دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
- ۵- فان‌باومر، فرانکلین لو. جریانهای اصلی اندیشه غربی، ترجمه کاسبز گوتن، ج دوم، حکمت، تهران، ۱۳۸۵.
- ۶- له‌مان، جنیفر. ساخت‌شکنی دورکیم، ترجمه شهناز مسمی‌پرست، نشر نی، ۱۳۸۵.
- ۷- نوموسگا، گاتا. تاریخ عقاید سیاسی، دکتر جعفر شهیدزاده، مروارید، ۱۳۶۳.
- ۸- وبر، ماکس. شهر در گذر زمان، ترجمه شیرا کاوبانی، شرکت انتشار، ۱۳۷۵.

امام خمینی:  
در جمهوری اسلامی  
جز در مواردی که  
اسلام و حیثیت نظام  
در خطر باشد،  
آن هم با تشخیص  
موضوع از طرف  
کارشناسان دانا،  
هیچ کس نمی‌تواند  
رأی خود را بر  
دیگری تحمیل کند.